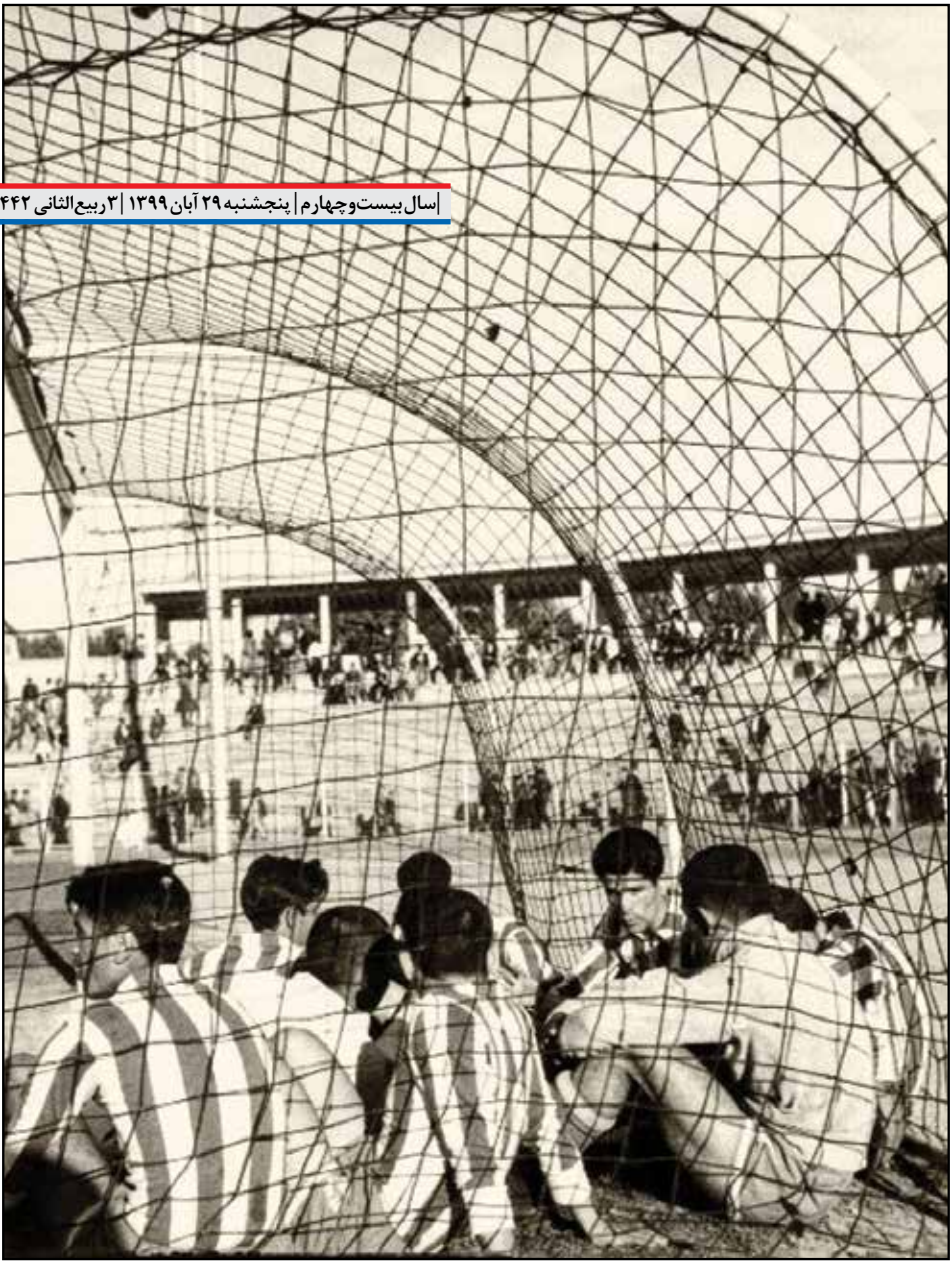


ما نگاه کنید، می‌بینید که سه مهاجم ما حتی در دو، سه بازی متوالی کنار هم بازی نکرده‌اند. البته یک کمی هم از بابت دروازه‌بان‌هایمان نگرانی داریم. هردو دروازه‌بان ما روی توپ‌های هوایی ضعف نشان می‌دهند و گل‌هایی که خورده‌ایم کم و بیش به خاطر قدکوتاهی آنان بوده است. از طرفی هم آن تعصب‌های گذشته نیست؛ آن تعصبی که به ما جرأت و نیروی مبارزه می‌داد. هروقت ما را می‌دیدید چهره‌ای جنگنده و حمله‌ور و سرشار از نیروی نفوذی بودیم و این، هم به ما قدرت می‌داد و هم مردمی را که به تماشای بازی ما می‌نشستند.» پروین در پاسخ به این سؤال که می‌گویند سرخ پرسپولیس در دست‌های توست؛ پس بالاخره آینده تیم چه می‌شود؟ گفت: «ما از خیر رایکوف گذشتیم. او با خصوصياتی که دارد، نمی‌توانست نجات‌دهنده ما باشد. ما به مربی‌ای احتیاج داریم که بتواند در تیم‌مان صمیمیت و دوستی دوباره را به وجود بیاورد. خواهید دید که هیچ‌چیز کم نداریم. شاید محراب با آشنایی زیادی که با روحیه بچه‌ها دارد، بتواند این مهم را در تیم ما حل کند. ما دست به دست هم داده‌ایم و یاعلی گفته‌ایم که پرسپولیس را از این وضع نجات دهیم. دیگر هرگز نخواهید دید که ما مثل چهار هفته اخیر مفت ببازیم. ترکیب و شکل بازی تیم پرسپولیس در هفته‌های آینده طوری خواهد بود که جبران بازی‌های گذشته را خواهیم کرد.» باندی که می‌خواست پرسپولیس را روی نوک سبیل‌هایش بچرخاند اول با محراب راه آمد و لی‌لی به لالایش گذاشت تا پشت نام او خط خود را به پیش ببرد. محراب نیز که اهل مشدیگری و رفاقت بود از همین روحیه استفاده کرد تا تیم را متحد کند. تیم او در لیگ پنجم تخت‌جمشید سال ۱۳۵۶ به نایب‌قهرمانی رسید و در حالی که در لیگ ششم (۵۷) هم روی سکوی دوم جدول به پیش می‌رفت با وقوع انقلاب، فوتبال به حاشیه رانده شد و لیگ نیمه‌تمام ماند. تیم محراب در اولین مسابقات رسمی بعد از انقلاب (جام شهید اسپندی) نیز قهرمان شد اما مافیایی که می‌خواست کلیت پرسپولیس را در اختیار بگیرد او را نیز زمین زد. سال

ملوان با چشمان گرد شده از تعجب، چیزی را دید که اصلا باور نمی‌کرد اصلا باور نم

۶۰ سال عملیات زیرآب‌زنی محراب در شیراز استارت خورد؛ در خانه پدری گلزن شیرازی پرسپولیس. با چیدن توطئه‌ای رنده، بهانه‌ای بدوی و ناجوانمردانه برای کودتا علیه یک آدم عشقی، لوطی‌صفت، فنا شده و صدالبته اهل رفاقت جور شد که در سخت‌ترین روزهای بی‌صاحبی پرسپولیس بالای سرش مانده بود. آن شب در شیراز وقتی همه خوابیدند محراب از میزبان یک پارچ آب تگری خواست تا طبق عادت بالای سرش بگذارد اما چشم‌هایی مرموز که بیدار بودند و زیرجلی و زیرچشمی به حرکات و سکنات او نظر داشتند در همان جا شایعه‌ای مردافکن علیه مربی موفرفری ساختند و طراحی کودتای یلخی‌شان با این بهانه و این بهتان به پیش رفت که مربی‌مان پارچی پر از زهرماری خورده است. محراب با این خنجرخوری از پشت، به پيله تنه‌ایی‌اش خزید و روز به روز از درون پکید. روزی که دو بازیکن جوان قرمز او را در رختکن فحش دادند و «آشیخ» بازیکنان، رسماً او را عزل و پیشنهاد کرد که خود سلطان بالای سر تیم بایستد، آخرین میخ بازیکن‌سالاری به تابوت او بود. آخرش کار به جایی رسید که در آن خانه خیابان نواب قلب نحیفش از کار افتاد و غزل خداحافظی را خواند و بی‌آنکه خنجرداران را ببخشاید از بین رفت. هم کونوف خارجی، هم امیرآصف و هم محراب‌خان، هر سه را باند مافیایی سرخ‌ها از بین برد.

امیرآصف آنچنان رازدار بود که هرگز تا پایان عمرش علیه شورش شاگرد کیانی‌اش علنی صحبت نکرد. او در سال‌های آخر عمرش درباره فرجام حضور سه‌ماهه‌اش در پرسپولیس جنجالی همه چیز را گردن فقدان بودجه مناسب انداخت و چنین تحلیل کرد که: «وقتی مدیریت وقت باشگاه از من خواست به پرسپولیس بروم، ابتدا نپذیرفتم چون معتقد بودم روحیه‌ام با بازیکنان آن زمان پرسپولیس همخوانی ندارد و برای پایه‌ریزی تیم مورد نظرم نیاز به تخریب دارم. نهایتاً باشگاه به من قول حمایت داد و من هم کوشیدم با حداقل تخریب، کار بازسازی را انجام دهم. اینکه می‌گویم مشکلات مالی، پایه ناکامی‌ام شد به این دلیل بود که آن سال بودجه باشگاه به شدت کاهش پیدا کرده بود و با ۷۰۰ هزار تومان پولی که در اختیارم بود می‌توانستم تنها به بازیکنان چیزی حدود ۲۵ تا ۶۰ هزار تومان بدهم و این



صرف او کردیم عاید ما چه بوده است؟ در حالی که از کلاس دتمار کرامر بین ۳۰ تا ۳۵ مربی برای ما تربیت شدند که هر چه حالا هستند، به مراتب بهتر و ثمرثرمتر از آن چیزی است که تا قبل از طی کلاس این مربی آلمانی بودند.» منصورخان راست می‌گفت. از کلاس مستر کرامر مربیانی پا به عرصه وجود گذاشتند که تا نیم قرن، فوتبال ایران روی دوش شعور آنها بنا شد و نسل‌هایی از تیم‌های ملی و باشگاهی را با رویاهای خود ساختند. از حشمت‌خان و حسن آقا حبیبی و سرهنگ یآوری تا ابوطالب و صباغ و گیشویی و عباس آقارضوی. کلاسی که ۵۰ مربی ممتاز تحویل داد. پنجاه مربی که طی سی، چهل سال هزاران بازیکن درجه‌یک را زیر پر و بال خود گرفتند. حسن حبیبی بعد از انقلاب اولین مربی تیم ملی شد و ضمن صعود پیروزمندانه به المپیک مسکو ۱۹۸۰ توانست در جام ملت‌های آسیا در کویت ۱۹۸۰ به رتبه سوم برسد و انتشار خبر وقوع جنگ عراق با ایران تیمش را چنان زخمی و شکسته‌دل کرد که نتوانست به فتح کاپ جام ملت‌ها که استحقاقش را داشت، برسد. آن روزها که رؤسا دنبال مربی برای تیم ملی می‌گشتند، وقتی به نزد حسن آقا رفتند او گفت چرا پیش من آمده‌اید؟ بهتر از من هست. پرسیدند چه کسی؟ با قاطعیت گفت منصورخان. منصور امیرآصف، بروید پیش او و تیم را به او بسپارید. مطمئن باشید که بهتر از من می‌تواند سر و سامانش دهد.

بزرگترین افتخار آقای امیرآصفی کاپیتانی تیم ملی ایران در المپیک توکیو بود؛ ۱۹۶۴. نسل فقرپیشه‌ای که میدان خراسان تمرن می‌کرد، در امجدیه دوش می‌گرفت، خوابگاهش در باشگاه دارایی بود، غذایش را در کاخ ورزش می‌خورد و مسابقه‌اش را در امجدیه انجام می‌داد. تیمی کاملاً فداکار بود که با موهای کرنلی و پیراهن‌های سبز، شورت‌های سفید و جوراب‌های قرمز که عبارت لاتین IRAN را بزرگ‌بزرگ روی سینه بازیکنانش نقاشی کرده بود، زیرنظر آفاقری می‌جنگید. در بازی‌های مقدماتی همین المپیک بود که امیرآصف بهترین

بازی خود را در مسابقه با عراق پرادعا که با ۴ گل از ایران شکست خورد، ارائه کرد. بعد از پیروزی بر هندوستان و صعود به المپیک توکیو بود که کیهان ورزشی تیت‌ر زد «تهران دیشب تا سپیده‌دم از تب پیروزی بیدار بود» و آقامبشر رئیس فدراسیون از صمیم قلب گفت: «این پرشکوه‌ترین نقطه حیات من است، براوو فکری.» شنبه سی‌ام خرداد ۱۳۴۳ دلپذیرترین روز فوتبال ایران بود؛ دلپذیرتر از آنکه برای تک‌تک ستاره‌های تیم ملی بابت این صعود نفری صدتومان دستخوش دادند. تازه به قلیچ جوان فقط پنجاه تومان. منصورخان همیشه می‌گفت «شاید اگر این هزار ریالی را هم نگرفته بودم، می‌توانستم قسم بخورم یک قران از حضور در فوتبالم سود نبرده‌ام.»

اگر می‌خواهید با جهان‌بینی فوتبالی او آشنا شوید، به گفت‌وگویش دقت کنید که همیشه و در همه آنها همچنان بر سر دفاع از آرمان‌هایش اصرار می‌ورزید. او در آخرین مصاحبه‌اش نیز به شدت به ساختار حاکم بر فوتبالفارسی تاخت: «روابط انسانی و عاطفی و معنوی در تمام ارکان نیروی انسانی فوتبال دچار افت شده است. فوتبال امروزی ریشه‌های خود را از دست داده و بی‌ریشه شده است. به نظر من در حوزه مدیریتی هیچ‌کس و هیچ‌چیز سر جایش نیست. دلیل آن را فقط باید در تعدد مراکز تصمیم‌گیری جست‌وجو کرد. متأسفانه پول به جای اینکه به عنوان عاملی سازنده ظاهر شود، نقش یک عامل تخریبی را ایفا می‌کند و بلای جان فوتبال ما شده است. امیدوارم این درآمدها و فواید مالی، مشروع باشند اما باید گفت فوتبال جز این موارد، دستاوردهای بسیار ارزشمندی دارد که ما از آنها فاصله گرفته‌ایم. ارزیابی کار مدیران و مربیان نباید تنها براین اساس باشد که اگر بردند بهشتی و اگر باختند دوزناختنی شوند.»

امیرآصف در آخرین روزهای عمرش همچنان از استخدام ایوبیچ برای تیم ملی دفاع می‌کرد: «یکی از بهترین افتخارتم انتخاب ایوبیچ به سرمربیگری تیم ملی و استخدام او بود. او با همه مربیان دیگر متفاوت بود. من ۳ ماه در رأس کمیته تیم‌های ملی بودم و از اجرای برنامه‌های ایوبیچ حمایت کامل کردم، ولی آنقدر فشارها و زد و بندهای بیرونی زیاد بود که شرایط را طوری پیش برد تا ما را وادار به استعفا کنند. نکته‌ای که همیشه باعث تعجب من شده و از سوی مطبوعات هم چیزی درباره تحلیل آن ندیدم کسب دو نتیجه عجیب و متضادی بود که طی یک هفته حوالی برکناری ایوبیچ رخ داد. ما در حضور او ۷ گل از رم خوردیم و بلافاصله پس از برکنارش ۵ گل به میلان زدیم! او ۲۷ سال با تیم‌های بزرگ اروپایی کار کرده و موفقیت‌های بزرگی چون فتح جام بین قاره‌ای و قهرمانی باشگاه‌های اروپا را کسب کرده بود. شاید ضعیف‌ترین نتیجه ایوبیچ با بشیکتاش بود که با آن تیم نیز عنوان چهارم لیگ ترکیه را به دست آورده بود. با توجه به این کارنامه درخشان و درخواست مالی معتدلی که به خاطر اختلاف ایوبیچ با فدراسیون فوتبال کرواتسی و نیاز مبرمش به اثبات دوباره خود در جام جهانی مطرح شده بود او را انتخاب بسیار مناسبی یافتیم و نظر مثبت‌مان را اعلام کردیم اما فعل و انفعالات هدفداری در نیمه نخست سال ۱۹۹۸ در فوتبال ملی ما رخ داد که در وهله اول، هدف‌شان کنار رفتن من و امین‌بخش (سرپرست تیم ملی) بود که ایوبیچ را با بال و پر خود محافظت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم مشکلی به او منتقل شود. وقتی ما را وادار به استعفا کردند به فاصله بسیار کمی تا شروع جام جهانی، رئیس فدراسیون وقت را با اعمال فشار زیاد وادار به برکناری ایوبیچ کردند.»

قصه امیرآصفی در همه روزگاران، حکایتی است پر از آب چشم. نه باید عبرتی از آن آموخت و نه افسانه‌ای از او ساخت. فقط باید عکسش را گذاشت روی رَف خانه‌ها و هر سال دوبار قربان صدقه‌اش رفت؛ روز تولدش و مرگش.

دسته‌بندی موقوف

کلیه ناراضی‌ها را راضی می‌کنم



- قلیچ‌خانی سه ماه پیش گفت می‌خواهد پیراهن پرسپولیس را بپوشد.
- بسراغ جوانان میروم و پشتوانه محکمی می‌سازم.

منصور امیرآصفی هفته گذشته بعنوان مربی تیم فوتبال پرسپولیس انتخاب شد. او بازیکن تیم کیان بود و بعد کار مربیگری تیم را نیز بهعهده گرفت. منصور بارها در نقش مدافع برای تیم ملی ایران توپ زد و سرانجام بعد از آنکه تیم ملی برای نخستین بار راهی المپیک شد (المپیک ۱۹۶۴) در اوج قدرت از فوتبال بعنوان بازیکن کتاره‌گیری کرد و به کار مربی‌گری پرداخت. وی سالها مربی تیم آرارات بود و با روی کار آمدن فدراسیون کامیون آ آتای، با این فدراسیون در مقام رئیس هیئت فوتبال تهران چندی همکاری کرد. در گذشته امیر آصفی یک مربی سازنده بوده است و از شاگردان صاحب نام او میتوان از علی پروین و پرویز قلیچ‌خانی نام برد که این دو بازیکن، فوتبال خود را از باشگاه کیان و زیر نظر او آغاز کردند.

منصور امیر آصفی مربی جدید تیم پرسپولیس

